



قطعه‌نامه درباره ائتلاف‌های نوین طبقاتی

-۱-

با طوفان الاقصی دوران نوینی از مبارزه طبقاتی در سطح جهانی گشوده شد. مختصات مبارزات طبقاتی در تمام کشورهای جهان تا پیش از طوفان الاقصی مختصاتی بود که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی در آغاز دهه نود قرن بیستم بر جهان حاکم شده بود. علیرغم بحران‌ها و جنگهایی که در چهار دهه اخیر در سرتاسر جهان به وقوع پیوستند، بنیانهای این مختصات دست نخورده باقی ماندند. در این اجماع عمومی وجود داشت که نظم مسلط بر تمام جوامع در تمام نقاط جهان همان نظم سرمایه‌داری خواهد بود. اختلاف فقط بر سر وزن و جایگاه هدایت هدفمند نظام سرمایه‌داری یا واگذاری سرنوشت کل جامعه به دست نامرئی بازار آزاد بود. نه بحران حباب تکنولوژی انفورماتیک در آغاز هزاره دوم و نه بحران جهانی سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۹ در بنیانهای این اجماع خللی وارد نکردند.

-۲-

متناظر با این دو خط‌کشی حول نقش بازار یا دولت بود که جدالهای جهانی نیز چه در درون بلوک مسلط بر جهان سرمایه‌داری و چه در خارج از آن در هیأت جدال بین طرفداران جهانی شدن سرمایه و واگذاری سرنوشت جهان به سرمایه‌های بین‌المللی در مقابل طرفداران حفاظت از حوزه‌های انباشت کشوری در مقابل هجوم سرمایه‌های بین‌المللی شکل گرفته و سیر مجادلات در سپهر سیاسی تمام کشورها را رقم می‌زدند.

-۳-

ویژگی تمام این دوران و آنچه آن را از قرن بیستم متمایز می‌کرد، فقدان یک بدیل متعلق به اصلی‌ترین طبقه تولیدکننده در نظم سرمایه‌داری، طبقه کارگر، بود. این بدیل که در قرن نوزدهم در قالب کمونیسم پا به میدان گذاشته و در روندی از انکشاف و تطور، نخست در قالب احزاب کارگری سوسیالیستی در اروپا و سپس در هیأت کمونیسم نشأت گرفته از انقلاب اکتبر تا آغاز دهه نود قرن بیستم یک رکن پایه‌ای مناسبات بین‌المللی را شکل می‌داد، با فروپاشی دیوار برلین و سپس اردوگاه سوسیالیستی از میان رفته و نقشی در مبارزات طبقاتی ایفا نمی‌کرد. همه انواع سوسیالیسم چهار دهه اخیر، بدون استثناء، در چهارچوبهای انواع سوسیالیسم‌های متعلق به طبقات غیر کارگر قرار داشتند. در کنار انواع شناخته شده و کهنه سوسیالیسم‌های غیر کارگری، از قبیل سوسیالیسم بورژوائی یا سوسیالیسم مذهبی، چهار دهه اخیر شاهد انواع نوینی از

سوسیالیسم‌های غیر کارگری نیز بود که اساساً و عمدتاً توسط لایه‌های جدید اجتماعی و همراه با پیدایش تکنولوژی‌های نوین انفورماتیک و اقتصاد دیجیتال و توسعه ارتباطات در فضای مجازی شکل گرفتند. انواع سوسیالیسم‌هایی که همه چیز در مرکز توجه آنان داشت الا امر طبقاتی. از محیط زیست و دگرباشان تا حیوانات و مهاجرین. احزاب کمونیستی یا سوسیالیستی بازمانده از دوران پیشین نیز، با پذیرش هژمونی لیبرالیسم در انواع مختلف یا در سوسیالیسم‌های نوین غیر طبقاتی انحلال یافتند و یا در جهان صلب رؤیاهای سپری شده خویش بیشتر و بیشتر در لاک خویش فرو رفته و به مرور به ذراتی قابل چشم‌پوشی تبدیل شدند.

-۴-

تا پیش از طوفان الاقصی همه خیزشهای دوران پسا جنگ سردی که مهر طبقات کار و زحمت را بر خود داشتند - چه اعتصابات میلیونی در هندوستان و یا جنبش درخشان جلیقه زردها در فرانسه - نهایتاً در چهارچوب داده شده در مختصات این دوران باقی مانده و قادر به طرح پرسش فرا رفتن از این چهارچوب نشدند. در سطح برنامه‌ای سلطه مطلق افکار و آراء مبتنی بر تقدس بازار به مثابه سدی غیر قابل عبور بر سر راه این جنبشها قرار می‌گرفت و در سطح ایدئولوژیک و سیاسی نیز تصور در هم شکستن دستگاه دولتی و جایگزینی آن با دستگاهی نوین حتی در دوردست‌ترین رؤیاهای نیز ظاهر نمی‌شد تا چه رسد به عرصه سیاست عملی. هیچ و مطلقاً هیچ جنبشی در هیچ نقطه‌ای از جهان در چهار دهه گذشته نه شهادت طرح چنین چشم‌اندازی را یافت و نه نشانه‌ای از ورود به چنین مسیری را از خود بروز داد. غزه از هر دو جهت در این مسیر گام برداشت و به این ترتیب به پیشگام و پیشتاز ورود به عصر نوین انقلابات پرولتاریائی تبدیل شد.

-۵-

ورود غزه به دوران نوین مبارزه طبقاتی اتفاقی ناگهانی نبود. این تحول همچنین محصول اراده سازمان‌دهندگان قیام قهرمانانه ۷ اکتبر هم نبود. بسیار بیشتر، خود آن سازمان و رهبران محصول یک انکشاف طولانی در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک فلسطین و اسرائیل و خاورمیانه و جهان بود. از زمان تشکیل دولت تروریستی اسرائیل تا طوفان الاقصی هم اسرائیل دستخوش تغییراتی کیفی در ساختارهای طبقاتی و چهارچوبهای ایدئولوژیک صهیونیسم شده بود و هم فلسطین. به‌ویژه برای فلسطین این تغییرات کمتر از ورود از یک دوران تکامل تاریخی به دورانی متفاوت نبود. دولت صهیونیستی اشغالگران در آغاز کار به مثابه یک پروژه سوسیالیسم مستعمراتی به وجود آمد که یک رکن آن اشغالگری و نسل‌کشی بود و رکن دیگر آن کلکتیویسم یهودی. پروژه‌ای که در درون جنبش سوسیالیستی بین‌المللی نیز از بیشترین سمپاتی‌های برخوردار بود و کیبوتص‌ها و مزارع اشتراکی آن برای دوره‌ای طولانی الگوی آرمانی روشنفکران چپ در غرب به شمار می‌رفت. در مقابل، جامعه فلسطین به جا مانده از خلافت عثمانی جامعه‌ای بود روستایی با اقتصاد پیشاسرمایه‌داری و جمعیتی عمدتاً مرکب از دهقانان و کشاورزان در کنار بخش کوچکی از جامعه شهری با شمول اشراف ادغام شده در دیوانسالاری عثمانی که همه جا به عنوان نمایندگان مردم فلسطین عمل می‌کردند. به همان اندازه که اسرائیل صهیونیستی

نماد ترقیخواهی به شمار می‌رفت، به همان اندازه فلسطین نمادی بود از عقب‌ماندگی و بربریت. مقاومت فلسطین هر چند از دل آن جامعه شهری کوچک شکل گرفت اما بیش از هر چیز بیان اراده جمعیت کثیر روستایی آن برای زمین و خانه پدری به شمار می‌آمد.

هفت دهه بعد همه چیز تغییر کرده بود. صهیونیسم سوسیالیستی اشغالگر اولیه جای خود را به فاشیسم صهیونیستی داده بود و مقاومت فلسطین بر شانه‌های پرولتاریای فلسطینی قد بلند کرده بود. تخریب ساختارهای کشاورزی فلسطین توسط اشغالگران و تبدیل فلسطینیان به نیروی کار ارزان و فاقد هر گونه حقوق برای سرمایه‌های اسرائیلی، جامعه فلسطین را از یک جامعه روستایی به یک جامعه اساساً پرولتری تغییر داده بود. شاید در هیچ نقطه‌ای از دنیا چنین درصد بالایی از جمعیت را پرولتاریای فاقد هر گونه ابزار تولید و فروشنده نیروی کار تشکیل نمی‌داد. همین تغییر پایه‌ای بود که در ساختار مبارزات نیز نمودار می‌گردید. فدایی پیشین سازمان یافته و آموزش دیده در اردوگاه‌های تعلیماتی در کشورهای عرب دوست جای خود را به انتفاضه جوانان شهری در خود فلسطین می‌داد. این پرولتاریای فلسطین بود که در مرکز مبارزه قرار می‌گرفت.

۶-

با دولت راست افراطی اسرائیل و توسعه سرمایه‌داری گلوبال همراه با ورود مهاجرین یهودی درجه دو از کشورهای آفریقائی، از یک سو ایت اروپایی سوسیالیست حاکم در اردوی صهیونیستی جای خود را به صهیونیستهای فاشیست آخرالزمانی می‌داد و از سوی دیگر همراه با کنار رفتن چشم‌اندازهای یک رونق درازمدت و اشتغال کامل، نیروی کار فلسطینی به نیروی کاری زائد تبدیل می‌شد که دیگر نیازی به آن نبود. به همان میزان که سرمایه‌اسرائیلی از سرمایه‌های بین‌المللی غیر قابل تمیز می‌گردید و اسرائیل به مثابه یک واحد نظامی کنسرنهای بین‌المللی ظاهر می‌شد، به همان اندازه نیز فلسطین به مثابه کانون متمرکزی از پرولتاریای جهانی در برابر آن قرار می‌گرفت. مبارزه این پرولتاریا دیگر فقط مبارزه برای زمین نبود، مبارزه برای حق زندگی بود. بنیادی‌ترین مبارزه پرولتاریا در نظام سرمایه‌داری.

۷-

تحول ساختاری جامعه فلسطین نمی‌توانست در ساختار سیاسی و ایدئولوژیک آن بازتاب نیابد. دو محور اصلی این تحول پس از خروج سازمان آزادیبخش فلسطین از لبنان و سوریه و عزیمت به تونس، یکی انتقال نقطه ثقل مبارزه به داخل فلسطین بود و دیگری چرخشی در دیدگاه ایدئولوژیک مسلط از ملی‌گرایی و چیگرایی دوران ساف به حماس و سپس جهاد اسلامی. به طور مشخص حماس به عنوان بزرگترین سازمان اسلامگرا و بدیل سازمانهای متشکل در ساف که در آغاز از حمایت و کمکهای اسرائیل نیز برخوردار بود، با تمرکز بر امور اجتماعی و خیریه عملاً پاسخی بود دو سویه به مسئله فلسطین. از یک سو این پاسخی بود به ناسیونالیسم و چیگرایی فلسطینی متشکل در ساف و از این منظر مورد تأیید و حتی حمایت مراکز افراطی صهیونیستی. از سوی دیگر حماس پاسخی بود به تخریب ساختارهای سنتی اقتصاد روستایی فلسطین و افزایش جمعیت شهری نیازمند به کمک‌رسانی. نیازهای همین جمعیت شهری رو به افزایش بود که بازتاب خود را

در تحول حماس از یک سازمان بنیادگرای مذهبی در چهارچوب جنبش سنتی اخوان المسلمین و در تقابل با پروتکل صهیون به یک سازمان مبتنی بر سیاست ورزی در جهت تأمین منافع پایه‌های وسیع توده مردم زحمتکش و نسل جوان غزه نیز می‌یافت. به‌ویژه پس از پیروزی در انتخابات سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۶) سیر تحول در حماس از یک جریان نظامی با ایدئولوژی مذهبی-خیریه‌ای متعصب به یک سازمان سیاسی توده‌ای با شتاب بیشتری تداوم یافته و سرانجام با انتشار اسناد هویتی متفاوت از یک سو و با انتقال مرکز ثقل سیاسی سازمان از قطر به داخل غزه شکل نهایی خود را یافت. اکنون در یک سوی جامعه فلسطین دولت رسوای خودگردان محمود عباس در رام‌الله قرار گرفته بود که به عنوان گزیده اسرائیل وظیفه حفظ نظم در کرانه باختری را بر عهده گرفته بود و در سوی دیگر حماس به تدریج در مرکز ائتلافی گسترده که از جریانات چپ رادیکال تا جهاد اسلامی را در بر می‌گرفت. ائتلافی که بازتاب حقیقی اراده اکثریت عظیم مردم فلسطین بود. اکثریتی که به پرولتاریای اسرائیل تبدیل شده بود و اکنون و پس از بحران اقتصادی و تغییرات ساختاری سرمایه‌داری جهانی تبدیل به نیرویی زائد شده و باید حذف می‌شد.

-۸

تحول در حماس فقط تحولی در یک سازمان اسلامگرای فلسطینی نبود. این بخشی از تحولی بود که در همه جنبشهای اسلامی منطقه به طور کلی به وقوع می‌پیوست. آنچه فلسطین را متمایز می‌کرد شتاب این تحول بود. اصلی‌ترین مؤلفه این تحول شکافی بود که در کل این جنبشها در امتداد خطوط طبقاتی شکل می‌گرفت. سازمانی که به عنوان بدیلی در برابر سازمانهای چپگرای فلسطینی شکل گرفته بود به مرور پوسته ایدئولوژیک متحجر خود را کنار زده و به سازمانی تبدیل می‌شد که ساختار طبقاتی توده عظیم فاقد هرگونه ابزار تولید در سیاست و ایدئولوژی آن بازتاب خود را می‌یافت. این به معنای کنار زدن یا حاشیه‌ای کردن جریان مسلط تاکنونی نیز بود. در اینجا جنبش اولیه به دو قطب مقابل هم تجزیه می‌شد که یک سر آن به صاحبان قدرت در منطقه، شیوخ عرب و سرمایه‌داران کلان، متعهد بود و سر دیگر آن به مردم پرولتاریایی فلسطین. جنگ داخلی در سوریه نشانه‌های آشکار این شکاف را در حمایت جریان مسلط خارج کشوری حماس از شورشگران القاعده‌ای و مخالفت رهبری سیاسی حماس در داخل غزه با این جهتگیری به نمایش گذاشت. به همان اندازه که رهبری حماس در قطر خواهان ادغام در نظم مسلط جهانی بود به همان اندازه نیز یحیی سنوار به نماد برش از نظم مسلط به طور کلی بدل می‌گردید.

-۹

بر این اساس دگرذیسی حماس تا مقطع ۷ اکتبر سال ۲۰۲۳ از سازمان مورد حمایت افراطی‌ترین گرایش صهیونیستی در آغاز به سازمان نماد نفی دولت صهیونیستی، از سازمانی که با کمک مالی و لجستیکی اسرائیل شکل گرفت تا سازمانی که با تونل‌ها و گلایدرها جنگ برای نابودی اسرائیل را آغاز کرد، فقط چرخش یک سازمان نبود. چرخشی بود در جنبشهای اسلامی کل منطقه که در حماس به گویاترین شکلی نمودار شد. همه جنبشهای اسلامی دیگر نیز، چه آنان که مانند ایران به تسخیر

قدرت موفق شده بودند و چه آنان که در قدرت دولتی مشارکت داشتند، در سیر همین تطور قرار گرفتند. در همه آنان نیز جنبش اولیه اسلامی با سرعتی کمتر یا بیشتر به گرایشات منفک از یکدیگر و متخاصم با هم تطور می‌یافت. ساختار طبقاتی جوامع مختلف و توازن بین طبقات و بسترهای تاریخی و فرهنگی متفاوت چگونگی این سیر دگردیسی در کشورهای مختلف را تعیین می‌کرد، در فرجام نهائی آن اما تغییری به وجود نمی‌آمد. در ایران جمهوری اسلامی با تکوین جامعه مدنی قدرتمند آن بقایای گرایشات عدالتخواهانه درون جنبش اسلامی تا مقطع جنگ یا استحاله یافته و یا کاملاً به حاشیه رانده شدند، در لبنان توازن شکننده سیاسی مانع از انکشاف آشکار تضادهای درون جنبش اسلامی گشته و سیر شکاف درون آن پنهان ماند. تنها در غزه بود که تا مقطع طوفان الاقصی این توازن درونی به نفع گرایشات مبارزه‌جویانه و عدالتخواهانه رقم خورده بود. این فرایندی نیست که به پایان رسیده و نتایج آن برگشت ناپذیر باشد. پیشروی یا شکست هرکدام از این جبهه‌ها در عین حال می‌تواند به تغییر پایه‌ای توازن قوای گرایشات متخاصم در درون خود جنبشهای اسلامی نیز منجر شود. توازنی که امروز برقرار است می‌تواند فردا کاملاً دگرگون شود. جریان منزوی اشراف منش درون حماس می‌تواند با تداوم نسل‌کشی جریان رادیکال پیرو مشی سنوار را حاشیه‌ای کند و برعکس، جنبش خیابان در ایران می‌تواند جریان مسلط اشرافی-الیگارشیک درون جنبش اسلامی دولتی را جارو کند. در هر حالت در بنیان این روند تغییری به وجود نخواهد آمد. فرجام همه این جنبشها، چه در موقعیت حاکم و چه در موقعیت اپوزیسیون، نیز چیزی جز تداوم تفکیک به دو قطب متخاصم نخواهد بود. قطبی که خواهان ادغام در نظم مسلط جهانی است و قطبی که نفی بنیانهای این نظم را هدف قرار خواهد داد.

-۱۰-

مضمون تاریخی این تحول چیزی جز فرایند تحول جنبشهای اسلامی در گذار به جامعه سرمایه‌داری نیست. از جنبشهای ضد فرهنگ غربی و متکی بر سنت به جنبشهایی در خدمت جهان سرمایه‌داری علیه بلشویسم و سپس علیه اردوگاه سوسیالیستی، از کمر بند سبز محاصره شوروی سوسیالیستی تا مجاهدین افغانستان. و در ایران به مثابه جنبشی موفق در تسخیر قدرت دولتی به مثابه سدی در برابر چپگرایی. ویژگی تمام این جنبشها، به‌ویژه در واپسین دهه‌های قرن بیستم، همراهی توده مردمان محروم این کشورها با جنبشهای اسلامی بود. در همه این کشورهای جنبشهای اسلامی به عنوان بدیل و جایگزینی برای جنبشهای کمونیستی و سوسیالیستی موفق به جذب توده محرومان شدند. این موفقیتی بود که با جذب ادبیات طبقاتی ویژه جنبشهای کمونیستی و سوسیالیستی و پوشش ایدئولوژیک حامی طبقات محروم جامعه در پیوند با شبکه‌های گسترده امور خیریه به دست آمد.

-۱۱-

سیر توسعه سرمایه‌داری در نیم قرن گذشته در تمام کشورهای خاورمیانه نیز نمی‌توانست به تجزیه جنبشهای دوران پیشین و انشقاق در صفوف آنها منجر نشود. برای جنبشهای اسلامی نیز این سیری بود اجتناب‌ناپذیر. اسلام مستضعفان خمینی در آغاز کار به اسلام نخبگان خامنه‌ای در میانه کار بدل شد تا سرانجام در دو اسلام الیگارشیها و کودتاچیان و اسلام خیابان با

مطالبات طبقاتی به جنبشی در حال فروپاشی بدل شود. چسب اسلام و امت اسلامی قادر نخواهد بود وحدت این نیروها را حفظ کند. جنبش اسلامی که زمانی توده‌هایی از محرومان را در وحدت با صاحبان سرمایه‌ها در مقابل جنبش‌های کمونیستی و سوسیالیستی متحد می‌کرد، امروز دیگر قادر به حفظ آن وحدت نیست. سیری که پیش از این در غزه و در جریان تحولات درون حماس طی شده بود و در حزب الله لبنان نیز به آرامی در حال انکشاف بود و تنها ضربات نظامی اسرائیل مانع آشکار شدن آن گردید.

۱۲-

برای کشورهای اسلامی حاصل این روند آزاد شدن توده انبوهی از مردمان محروم از سیطره جنبش‌های اسلامی خواهد بود. توده انبوهی که بیش از پیش به اولویت امر طبقاتی اهمیت خواهد داد و به تبیین جهان و تشخیص دوست و دشمن به موازات صف‌بندی‌های طبقاتی خواهد پرداخت. از منظر طبقاتی این توده انسان‌های کار و زحمت هر چه بیشتر به تقابل با طبقه مسلط اقتصادی کشیده خواهد شد و به این ترتیب به جستجو برای یافتن پاسخ به گرگانه‌های اقتصاد سیاسی معاصر برخواید آمد. روندی که به طور اجتناب‌ناپذیر به سوی نقد بنیان‌های سرمایه‌داری گرایش خواهد یافت. نشانه‌های این سیر را در تجمعات خیابانی می‌توان در شعارها و پلاکاردهایی مشاهده نمود که یا به طرح مطالبات طبقاتی اختصاص دارند و یا به نقد کاربدستان سرمایه در دولت و مجلس و اتاق‌های بازرگانی.

۱۳-

آنچه اما این توده انسانی را از سایر جنبش‌های اعتراضی دهه‌های اخیر متمایز می‌کند، عدم پیوند درونی آن با ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک نظم مسلط بین‌المللی است. سلطه موازین و قواعد دمکراتیک بر این جنبش‌ها نیز تا به همین جا مانع از انکشاف این گرایش‌ها به جنبش‌هایی با هویت متمایز گشته است. اما این التزام به قواعد دمکراتیک نه بر اساس تمایل پایه‌ای خود این جنبش‌ها بلکه بر اساس تبعیت از رهبری کاریسماتیک مذهبی صورت می‌گیرد. مادام که شکاف طبقاتی اجزاء متشکل این جنبش‌ها را تماماً از یکدیگر منفصل نکرده و در مقابل یکدیگر قرار نداده است، این رهبری کاریسماتیک قادر خواهد بود همچنان مانع از انکشاف گرایش‌ها طبقه محور پایه‌های جنبش اسلامی به جنبش‌هایی منفک و مستقل شود. در مقابل، به هر میزان که تضادهای عینی واقعی دارندگان منافع متضاد در درون جنبش‌های اسلامی را در مقابل یکدیگر قرار دهد، به همان اندازه نیز رهبری کاریسماتیک این جنبش‌ها تضعیف و ناچار به جهت‌گیری آشکار به نفع این یا آن سوی این جدال طبقاتی در درون اردوگاه خودی خواهد شد.

۱۴-

آثار این تغییرات مادی که پیش‌تر در وحدت عمل حماس و جنبش‌های اسلامی و رزمندگان جبهه خلق برای آزادی فلسطین قابل مشاهده بود، در جریان جنبش خیابان در ایران نیز به منصفه ظهور پیوست. برای اولین بار خیابان به محلی برای حضور

همزمان و دوش به دوش طرفداران اسلامی نظام و فعالین چپ ضدامپریالیست و عدالتخواه و کمونیست شد. این همگرایی و همگامی در عمل در ماههای اخیر در مواردی در نظریات معتقدان به جنبش اسلامی و حتی ولایت فقیه نیز بازتاب یافته است که هر چه بیشتر خود را در تقابل و رویارویی مستقیم با ارکان نظام و در کنار فعالین کمونیست و عدالتخواه چپ می‌بینند. آنچه در سالهای اخیر با تشکیل کمیته‌هایی مانند کمیته همبستگی با کوبا از سوی فعالان مذهبی و یا استقبال برخی کانالهای مذهبی از اقدام عملی فعالین چپ در گروه برای فلسطین مشاهده می‌شد، در جریان جنبش خیابان وارد سطح نوینی از روابط بر مبنای منافع طبقاتی و فرا رفتن از مرزهای اعتقادی شد.

-۱۵

از منظر کمونیسم معاصر این تحولی نوین است. یک بار دیگر امکان انکشاف یک کمونیسم طبقاتی رها شده از سلطه انواع سوسیالیسم دانشگاهی و حقوق بشری و انواع روشنفکران ناراضی بورژوازی و خرده‌بورژوازی فراهم می‌گردد. سیر انکشاف تضادهای درون نظام سرمایه‌داری سرانجام یک بار دیگر این امکان را فراهم آورده است که کمونیسمی مبارزه‌جو در یک ائتلاف طبقاتی نوین از کارگران و زحمتکشانی که تاریخ قرن بیستم آنها را در دو اردوی متخاصم در مقابل یکدیگر قرار داده بود، سر بلند کند. همانطور که کمونیسم فرانسوی باید ظرفیت نهفته در جنبش جلیقه زردها را به رسمیت می‌شناخت تا بتواند به مصاف چالشهای نوین برود، به همان ترتیب کمونیسم در ایران و خاورمیانه باید این ظرفیت معترض به نابرابری و تجاوز امپریالیستی-صهیونیستی را به رسمیت شناخته و همه تلاش خود را برای فائق آمدن بر شکاف تاریخی بین توده‌های محروم بکار بگیرد. کارگر و زحمتکش جوان مذهبی و طرفدار نظام امروز را نباید به دلیل آنتی‌کمونیسم و جنایت نیم قرن پیش جمهوری اسلامی نسبت به کارگران و کمونیستها طرد و با او خصومت ورزید. امر کمونیسم مقدماتا اتحاد طبقاتی زحمتکشان است نه تعلق ایدئولوژیک آنان. انکشاف تضادهای عینی پس از طوفان الاقصی و پس از جنگ تجاوزگرانه امپریالیستی-صهیونیستی اکنون این امکان را بیش از هر زمان دیگر فراهم کرده است که کارگران و زحمتکشانی که در دوران پیشین در جنبشهایی متخاصم در برابر یکدیگر به صف‌آرایی پرداخته بودند امروز دوش به دوش هم در نبردی مشترک علیه حاکمیت سرمایه به میدان بیایند. این مبارزه‌ای است که امروز باید سامان داد و بر موانع آن غلبه نمود. سرنوشت آینده در گرو موفقیت ما در شکل دادن به این ائتلاف نوین طبقاتی است.

کنفرانس فوق‌العاده سازمان تدارک کمونیستی

۲۲ مهرماه سال ۱۴۰۵

۱۴ اکتبر ۲۰۲۶

<https://tadarok.org>
tadarok@yandex.com
<https://t.me/ttadarok>